

## منطق حقوق زبانی

ابراهیم موسی زاده\*

سجاد افشار\*\*

### چکیده

مواد، مفاد و گزاره های حقوقی، از نقص، خلأ، ناسازگاری یا ایرادهای اجرایی و هنجاری دور نیستند؛ بنابراین، در بیشتر موارد، این گونه متون، نیازمند ارائه تحلیل و تفسیرند. همین امر، فلاسفه حقوق را به تحلیل، تفسیر و تبیین آنها واداشته است. از این هگدر، دیدگاه ها و رویکردهای گوناگونی در ارزیابی، تحلیل و تفسیر قضایای حقوقی، شکل گرفته اند که مجموع آنها، «روش استدلال» یا «منطق حقوق» نامیده می شوند. از سوی دیگر، درباره «منطق حقوق» نیز رویکردهای گوناگونی عرضه شده است که یکی از مهم ترین آنها، «منطق حقوق زبانی» است. این رویکرد به طور مستقیم از یافته های فلسفه تحلیلی، فلسفه زبان، معناشناسی و کاربردشناسی به عنوان دانش های زبانی و معنایی تأثیر پذیرفته اند. نوشتار پیش رو، با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی منطق حقوق زبانی می پردازد.

### کلیدواژه ها

منطق حقوق، دانش های زبانی، تحلیل زبانی، تحلیل حقوقی، معناشناسی، تفسیر حقوقی.

## مقدمه

با توجه به جایگاه مهم زبان و منطق و کارکردهای بسیار مهم آنها، دانشمندان در شاخه‌های مختلف علمی کوشیده‌اند ابعاد و ویژگی‌های گوناگون آنها را به بحث بگذارند، تا همواره شاخه‌ها و گرایش‌های نوین علمی بر محور مطالعه زبان و منطق، پدید آیند. براین اساس، زبان و منطق، افزون بر مطالعات علمی، موضوع تأملات فلسفی گوناگونی نیز قرار گرفته‌اند که آشنایی با این مکاتب علمی و فلسفی، به منظور ارائه معیارهایی برای شناخت‌شناسی حقوق و شناخت آثار آنها در عرصه تحلیل حقوقی به‌عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی، بایسته است. بدین منظور و در پاسخ به پرسش‌هایی همچون نحوه ارتباط دانش‌های زبانی با منطق حقوق و شیوه استدلال براساس منطق حقوق زبانی، به بررسی ابعاد منطق حقوق زبانی می‌پردازیم.

### ۱. منطق حقوق

انسان به اندیشیدن، انسان است و اندیشه، مهم‌ترین قوه و عامل تمایز او از دیگر موجودات مادی شمرده می‌شود. اندیشیدن درباره اندیشه، موضوعی است که هزاران سال ذهن فیلسوفان را به خود مشغول ساخته است؛ تأملاتی که گاه جنبه توصیفی داشته و گاه توصیه‌ای یا هنجارین بوده است. به دیگر سخن، گاهی موضوع آن است که انسان چگونه می‌اندیشد و فرایند فکر و فهم او چیست؛ گاهی نیز موضوع، ارائه روش درست اندیشیدن است. تدوین علم منطق عمدتاً تحت تأثیر رویکرد دوم صورت گرفته است. ارسطو، بزرگ‌ترین فیلسوف یونان باستان، در مقام بحث و استدلال با سوفسطاییان، درصدد برآمد تا قواعد درست اندیشیدن را به دست دهد و این قواعد را در قالب علم منطق تدوین کرد و به همین دلیل، منطق را «علم مصونیت ذهن از خطا در تفکر» می‌دانند (مظفر، ۱۴۱۳، ص ۱۲).

طی زمانی در حدود دو هزار سال، انتقادهای فراوانی به منطق صوری سنتی یا ارسطویی - عمدتاً به کارآمدی و نه به درستی آن - وارد آمده، اما روشن است که انتقاد از یک نظام منطقی، به معنای نفی نیاز به کلیت پدیده منطق نیست. برخی از این ایرادها، خود موجب ظهور دستگاه‌های منطقی جدید شده‌اند. از سوی دیگر، گسترش دانش‌ها و تخصصی شدن آنها، نیاز به وجود شیوه استدلال خاص هر علم یا دسته‌ای از علوم را پدید آورده است که همین شیوه

استدلال متفاوت علوم، به طرح مفهوم منطق‌های مضاف یا فن استدلال مضاف در علوم مختلف انجامیده است. برای نمونه، می‌توان از منطق یا فن استدلال علم اقتصاد یاد کرد که براساس اصول مشهوری چون انتخاب عاقلانه و اقتصادی، محدودیت منابع و نامحدود بودن نیازها، تئوری ارزش، آزادی معاملات و... سامان یافته است (Gordon, 2000, p7).

علم حقوق نیز از این دایره مستثنی نیست. حقوق‌دانان به شیوه خاص خود فکر می‌کنند و ابزارها و دایره لغات ویژه خود را دارند و درست به همین دلایل است که برای مثال، حقوق با اقتصاد، سیاست یا فلسفه تفاوت دارد. بسیاری از آنچه حقوق‌دانان می‌دانند، رویه‌ها و عرف‌هایی است که در قانون نیامده و تبدیل آنها به مواد قانونی یا قواعد، دشوار یا ناممکن است. همین اطلاعات است که حقوق‌دانان را از حافظ صرف مواد قانونی بالاتر می‌برد و دانش تفسیر حقوقی را به آنان اعطا می‌کند (Sunstein, 1998, p13-14). همه این موارد، به‌طور اجمال وجود و استقلال فن استدلال یا منطق حقوقی را نشان می‌دهند؛ البته اصولاً وجود منطق حقوقی، نیاز چندانی به اثبات ندارد. نظریه پردازان فلسفه حقوق از دیرباز به این مقوله توجه کرده و در پی نشان دادن منطق حاکم بر منابع، تفسیر و استدلال‌های هر نظام حقوقی برآمده‌اند. بدین ترتیب، منطق حقوقی را می‌توان روش استدلال، استنباط، تحلیل و تبیین دانش حقوق معرفی کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۳، ص ۹). باید دانست که منطق حقوق به‌طور کلی یکی از مباحث مهم «نظریه حقوقی» است و طبیعی است که منطق پذیرفته‌شده در هر نظام حقوقی، تابعی از تئوری‌های پذیرفته شده در عرصه فلسفه حقوق و نظریه حقوقی آن نظام باشد.

## ۲. منطق حقوق زبانی و دانش‌های زبانی

نظریه و فلسفه حقوق - به عنوان شاخه‌ای از فلسفه‌های مضاف - به‌شدت تابع جهان‌بینی یا فلسفه‌های رایج در عصر خود است. اساساً سیر تولید علوم انسانی براساس زنجیره‌ای است که فلسفه مطلق یا جهان‌بینی، فلسفه مضاف - مثلاً فلسفه حقوق یا سیاست - را شکل می‌دهد و فلسفه مضاف نیز با پاسخ دادن به پرسش‌های مبنایی یک علم انسانی، سبب تکوین آن علم می‌شود. از این رو، با توجه به ریشه‌های فلسفی مشترک علوم، امکان تولید نظریاتی همسان یا هم‌راستا در علوم انسانی مختلف بسیار قوی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹). از قرن

بیستم و با رونق گرفتن نظریه‌های زبانی در عرصه فلسفه غرب، نقش زبان و تحلیل زبانی در فلسفه حقوق و منطق حقوقی در کشورهای انگلیسی‌زبان بسیار گسترش یافته است.

تحلیل زبانی - معنایی، از نیمه دوم قرن بیستم وارد عرصه حقوق شد و تاکنون نیز مورد توجه و اقبال قرار گرفته است. اگرچه برخی به شیوه تحلیل زبانی رایج در فلسفه تحلیلی و حتی کلیت نظام فلسفه تحلیلی خدشه وارد کرده و اساس وجودی آن را زیر سؤال برده‌اند (پایا، ۱۳۷۷، ص ۲۲)، اما کاربردی که مباحث زبانی و معنایی در علم حقوق داشته، همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است. علت این امر نیز ماهیت علم حقوق است. منتقدان فلسفه تحلیلی معتقدند همه مسائل فلسفی را نمی‌توان به مباحث زبانی فروکاست؛ با این حال، این اشکال درباره سرشت حقوق و ارتباط آن با مقوله زبان چندان وارد نیست. (Endicott, 2014, p. 211) طبیعت علم حقوق، آمیختگی آن را با الفاظ ایجاب می‌کند. قانون، قرارداد، رأی و تألیف حقوقی، همه باید جامه لفظ به تن کنند تا فهمیده شوند. تصور حقوق بدون زبان و مباحث لفظی، اساساً ناممکن است. اهمیت قواعد حقوقی، نه در انبوه متون و قوانین، که در اجرای آنهاست. مواد قانونی، صرفاً نوشته‌هایی روی کاغذ هستند، چنانچه پا به وادی اجرا نگذارند. مقدمه و لازمه حتمی اجرای قوانین، فهم آنها از سوی مجریان و مردم است. لازمه فهمیدن متن قانونی نیز - مانند هر متن دیگر - فهم معنای آن متن است.

از این رو، پرسش‌های اصلی درباره شناخت معنا، در خصوص معنای متن حقوقی بازتولید می‌شوند: معنای قانون - و هر منبع حقوقی - چیست؟ آیا تابع منویات قانون‌گذار است یا مفسر و مجری یا امری مستقل از این دو است؟ آیا امکان تغییر معنای قانون وجود دارد یا خیر؟ اگر وجود دارد، تابع چه امور و تحت چه ضوابطی است؟ رابطه لفظ و معنای قانون چیست؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که تحلیل زبانی و معنایی گزاره‌های حقوقی باید بدان‌ها پاسخ درخور دهد. روشن است که مجموع این پرسش و پاسخ‌ها، منطق حقوق تحلیلی زبانی را فراهم می‌آورد که به‌طور عمده از زمان اچ. ال. ای. هارت (۱۹۰۷-۱۹۹۲م) به مکتب مسلط یا دست‌کم یکی از دو مکتب مسلط در منطق و نظریه حقوقی کشورهای انگلیسی‌زبان تبدیل شده است. با توجه به نقش فلسفه تحلیلی در منطق حقوقی تحلیلی زبانی، گاه این مکتب را فلسفه حقوق تحلیلی نیز

خوانده‌اند (Bodenheimer, 1956, p1080) که منطق حقوقی‌زبانی یا فلسفه حقوق تحلیلی در شاخه‌های گوناگون دانش حقوق، قابلیت بازتولید دارد.

### ۳. منطق حقوق‌زبانی و تفسیر حقوقی در مفهوم عام

طرح این پرسش به‌جاست که: اصولاً چرا در حقوق از مباحث معنایی بحث می‌شود؟ روشن است که تفسیر، روش کار حقوق است و آنچه فرد را از حافظ صرف مواد قانونی، به حقوق‌دان تبدیل می‌کند، قدرت تفسیر منابع حقوقی به‌منظور بیان حکم در موارد خلأ، سکوت، ناسازگاری و اجمال مقررات است. فهم و تفسیر یک متن حقوقی برپایه فهم معنای آن متن صورت می‌گیرد. در واقع، تئوری‌ای که در معناداری پذیرفته می‌شود، دیدگاه تفسیری خواننده متن قانون را تعیین خواهد کرد. پس برای تفسیر کارآمد و درست متن حقوقی، دانستن معنای آن متن ضروری است و برای اجرای قانون، باید تصور درستی از معنا و تفسیر قانون داشت. بر همین اساس، تفسیر قاعده حقوقی را، تعیین معنای درست و گستره آن قاعده تعریف کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۹۳، ص ۲۰۸). قانون، تفسیر می‌شود تا معنای و رای آن روشن گردد (Fallon, 2015, p1237). از نظر ادبی نیز چنین نگاهی به تفسیر درست است. تفسیر در زبان عربی، کشف و اظهار معنای لفظ است (طریحی، ۱۳۶۷، ص ۴۰۱). در زبان فارسی نیز معنای مشابهی برای این واژه آورده‌اند؛ همچون معنای کلامی را بیان کردن، آشکار کردن معنای سخن، گزارش و شرح دادن معنا (معین، ۱۳۶۳، ص ۱۱۱۳؛ عمید، ۱۳۸۹، ص ۳۵۴). بنابراین، معنای خلاصه تفسیر در هر دو زبان، «بیان معنای کلام» است و هنگامی که از تفسیر متنی سخن گفته می‌شود، مقصود یافتن معنای مستتر در آن کلام است. این قاعده در متون حقوقی نیز جاری است: تفسیر قانون، یعنی یافتن معنایی که در ورای الفاظ قانون قرار دارد. با این حال، همه مشکل در یافتن معنای معناست. از این‌رو، تئوری‌های مختلف معناداری در شرق و غرب مطرح شده‌اند که هر یک پذیرفته شود، معنای قانون را نیز تغییر می‌دهد و تفسیر متفاوتی از آن پدید می‌آورد.

در زبان انگلیسی، تفسیر در دو معنای موسع و مضیق به کار می‌رود. معنای موسع، مساوی فهمیدن، بیان کردن یا نظریه‌پردازی است. براین اساس، می‌گویند دانشمندان با بررسی

میکروسکوپی موجود، در حال تلاش برای تفسیر آن هستند. در این معنا، می‌توان به‌جای تفسیر از «بیان» استفاده کرد. اما معنای مضیق تفسیر، مورد استفاده اهالی ادبیات، حقوق و الهیات است. این افراد درگیر منطق و فن استدلالی هستند که معمولاً تفسیری نامیده می‌شود. منظور از تفسیر قضات، بیان کردن قانون نیست، بلکه تعیین راهی برای استدلال و فهم قانون انسان است. اما این فهم قانون - مانند هر پدیده دیگر - چگونه به‌دست می‌آید؟ از راه فهم معنای پدیده (Mamor, 2005, p9).

پس هر قانونی نیازمند تفسیر است. قانون‌گذار نمی‌تواند همه فرض‌ها و مسائلی را که امکان وقوع دارد، پیش‌بینی و حکم آنها را در قانون تعیین کند؛ همان‌طور که نمی‌تواند مسائل و مستحذات آینده را نیز در نظر بگیرد و براساس آنها قانون وضع کند. مثلاً قانون اساسی، پیش‌بینی نکرده که رئیس‌جمهور تا چه اندازه می‌تواند در تصمیمات و انتصابات مقام مجریه دخالت کند و همین نکته، موجب اختلاف نظر در حقوق اداری ایران شده است. نکته دیگر آن است که قوانین موجود نیز اصولاً از نقص و اجمال و پراکندگی و ناسازگاری به دور نیستند (کاتوزیان، ۱۳۹۳، ص ۲۱۲-۲۱۴). برای نمونه، مجادلاتی که درباره اختیارات رئیس‌جمهور در اجرای قانون اساسی رخ داده یا اختلافاتی که درباره تعریف پایگاه نظامی خارجی مطرح شده، مواردی هستند که اگر اعضای مجلس در زمان وضع قانون اساسی به آنها توجه داشتند، قطعاً تکلیف آنها را روشن می‌کردند. افزون‌براین، در بسیاری از موارد، مفاد قوانین از ایرادهای اجرایی یا اخلاقی به دور نیستند. برای نمونه، صراحتی که در اصل ۸۲ قانون اساسی وجود دارد، عملاً دست کشور را در استخدام هرگونه کارشناس یا مشاور خارجی می‌بندد.

همه این موارد در کنار هم، حقوق‌دان را ملزم به روی آوردن به ابزار تفسیر و موضع‌گیری درباره معنای قانون می‌کند. تفسیر در حقوق، امری اجتناب‌ناپذیر است و موارد بسیار اندکی را می‌توان یافت که کلام، به اندازه‌ای روشن باشد که موجب بی‌نیازی از تفسیر آن شود. از این رو، در حقوق اسلامی و دانش اصول، از «نص» و «ظاهر» سخن گفته شده است. نص، کلامی است که معنای آن به اندازه‌ای روشن است که احتمال خلاف در آن نمی‌رود؛ در برابر آن، کلام ظاهر، معنایی روشن دارد؛ ولی این روشنی به اندازه‌ای نیست که احتمال وجود

مقصود دیگری از سوی گوینده در آن نرود (مظفر، ۱۳۹۳، ص ۶۲-۶۴). با این حال، این نکته پذیرفته شده هست که شمار نصوص در برابر ظواهر، چشمگیر نیست. بدیهی است میدان ظواهر، میدان تفسیر کلام و تلاش برای یافتن معنای قطعی آنان است.

نتیجه آنکه، تفسیر متون حقوقی امری حتمی است؛ خواه قانون باشد یا قرارداد، رأی باشد یا سند بین‌المللی. به همین دلیل است که چگونگی تفسیر قرارداد یا اسناد بین‌المللی، بخش چشمگیری از مباحث حقوق را به خود اختصاص داده است. تفسیر قانون، افزون بر جنبه‌های فنی معمول، در عمل، موضوعی با رنگ و بوی فلسفی است و روش انجام آن به‌طور عمده از بحث‌های فلسفی راجع به مبانی حقوق و البته منطق حقوق پیروی می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۹۳، ص ۲۱۱).

ارتباط معنا و تفسیر حقوقی بیش از همه، مورد قبول حامیان منطق حقوق زبانی - معنایی است؛ و گرنه، تفسیر حقوقی از جنس مارکیستی‌ها یا پست‌مدرنیست‌ها، عموماً تفسیری ضدساختار است که در بسیاری از موارد، با معنای متن تطابق ندارد. برای نمونه، دیدگاه کلاسیک مارکیستی در حقوق جزا و جرم‌شناسی، با فاصله گرفتن از تعاریف شکلی و ماهوی رایج، جرم را فعل یا ترک فعلی تعریف می‌کند که سرمایه‌داران برای حفظ منافع خود در برابر طبقه کارگر، آن را خطا و مستوجب مجازات دانسته‌اند. از نظر آنان، اموری چون فراهم نکردن مسکن و محیط کار مناسب، نژادپرستی، آلوده کردن محیط زیست و رفتار امپریالیستی، بیشتر شایسته جرم‌انگاری‌اند تا جرایم رایج افراد فرودست، همچون دزدی یا ضرب و جرح (Siegel, 2007, p123). بنابراین، حقوق‌دان مارکیست در برخورد با قانونی از سنخ ماده ۲ قانون مجازات اسلامی (تعریف جرم و مجازات)، تفسیری کاملاً متفاوت از معنای قانون - با هر نظریه‌ای که در باب معنا پذیرفته شود - ارائه می‌دهد؛ چراکه اساساً مقوله معنا، دغدغه و مورد توجه وی نیست. به همین ترتیب، مفاهیمی چون دولت و قانون اساسی نیز در نظام حقوقی مارکیستی، فهمی متفاوت از معانی مألوف آنها در نظام‌های حقوقی غربی دارند. با این توضیحات، باید تأکید کرد که دیدگاه‌های تفسیری غیر زبانی - معنایی موضوع این نوشتار نبوده، هنگامی که از تفسیر سخن گفته می‌شود، منظور تفسیر با نگاه زبانی - معنایی است.

نتیجه این بحث آن است که متن قانون تقریباً همیشه نیازمند تفسیر است و یکی از مهم‌ترین رویکردهایی که تفسیر متن را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، روش تحلیل زبانی است که در دانش‌های زبانی استفاده می‌شود. بنابراین، برای فهم معنا و ارائه تفسیر درست از قانون، باید به سراغ نظریه معنایی رفت که طبق مبانی این علوم پذیرفته شده است.

#### ۴. منطق حقوق زبانی و هرمنوتیک حقوقی

مقوله هرمنوتیک دست کم طی دو دهه اخیر و در پی ترجمه گسترده به زبان فارسی در مجامع علمی به شدت مورد توجه قرار گرفته است. اکنون در کشور ما، مباحث فلسفی درباره تفسیر، به مفهوم هرمنوتیک گره خورده است. هرمنوتیک واژه‌ای با ریشه یونانی است که با اشتقاق خود در زبان یونانی، به معنای «تفسیر» به کار می‌رفت، اما تا قرن هفدهم میلادی معنای تخصصی علمی نداشته است (واعظی، ۱۳۸۶، ص ۲۳). هنگامی که در متون علمی و فلسفی از هرمنوتیک سخن گفته می‌شود، سه معنای عام، خاص و اخص از آن فهمیده می‌شود. این تقسیم‌بندی از نگارندگان بود. در متون علمی و فلسفی، تقسیم‌بندی‌های متعدد و متفاوت دیگری از هرمنوتیک وجود دارد.

مفهوم عام هرمنوتیک، همان معنای لغوی آن، یعنی مطلق تفسیر است. معنای خاص این واژه، معنایی تخصصی در حوزه علوم انسانی و فلسفه است. براین اساس، هرمنوتیک، علم یا فلسفه‌ای است که به مطالعه مقوله فهم و تفسیر می‌پردازد (مجتهد شبستری، ۱۳۹۴، جلسه اول). هرمنوتیک ابتدا شاخه‌ای از علوم هنجارین بود که روش درست فهم متون - از جمله کتاب مقدس و متون حقوقی یا ادبی - را بیان می‌کرد. اندک اندک این شیوه، از حالت دستوری و هنجاری، به حالت توصیفی رسید و کوشید فرایند فهم را توضیح دهد. هرمنوتیک از دید افرادی چون فردریش شلایرماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴م) وسیله‌ای برای فهم مقصود مؤلف متن به شمار می‌رفت؛ با این حال، دیدگاه‌های فلسفی افرادی چون هانس گئورگ گادامر (۱۹۰۰-۲۰۰۲م) به مقوله فهم و تفسیر در قرن بیستم، مفهوم هرمنوتیک فلسفی را شکل داد. شرح مکاتب بی‌شماری که هر یک تعریف و تلقی خاص خود را از هرمنوتیک ارائه دادند، از این بحث خارج است؛ اما نقطه اشتراک هرمنوتیسین‌ها، سروکار داشتن با متن به منظور شناخت



فرایند فهم و تفسیر آن است. این شناخت ممکن است به شیوه فلسفی یا علمی و تجربی باشد. براین اساس، برخی، هرمنوتیک را روش تحقیق علوم انسانی دانسته‌اند. به هر حال، باید دانست که هرمنوتیک در مفهوم خاص خود، محصول اروپای قاره‌ای و فلسفه رایج در آن است و در این میان، متفکران آلمانی - و در درجه بعد - فرانسوی، نقش اصلی را در طرح و گسترش این مفهوم به عهده داشته‌اند. از همین روست که برای نمونه، ریچارد پالمر، هرمنوتیک را عرضه‌کننده سنت تأمل فلسفی آلمانی و اخیراً فرانسوی درباره ماهیت فهم تعریف می‌کند (واعظی، ۱۳۸۶، ص ۲۶-۲۹). با توجه به آنکه اغلب، فلسفه تحلیلی به عنوان سنت فکری آنگلو ساکسونی، قسیم و رقیب فلسفه قاره‌ای شمرده می‌شود، مباحث این دو سنت درباره معنا و فهم و تفسیر نیز متفاوت‌اند. اگرچه متفکران این دو گروه، مسائل و پرسش‌های واحد یا نزدیکی دارند و میان پاسخ‌های آنان نیز می‌توان شباهت‌هایی یافت، اما این امر تفاوت‌های این دو گروه را نفی نمی‌کند. از دیدگاه برخی نویسندگان، سنت فلسفه تحلیلی به مطالعه مقوله معنا می‌پردازد و سنت فلسفه قاره‌ای، تفسیر را موضوع پژوهش خود قرار می‌دهد (Stokhot, 2000, p.67). در واقع، یکی به امر مقدم می‌پردازد و دیگری به امر مؤخر. به همین ترتیب، هرمنوتیک متن را بیشتر به طور کلی مورد پژوهش قرار می‌دهد؛ اما دانش‌های معنایی، همواره معنای واحدهای تشکیل‌دهنده متن - مانند کلمه و جمله - را مورد بررسی قرار می‌دهند، نه کلیت متن را. به هر حال، مباحث هرمنوتیکی نزدیکی زیادی با کاربردشناسی زبان دارند؛ به گونه‌ای که از دید برخی پژوهشگران، براساس سنت، کاربردشناسی زبان، چیزی جز هرمنوتیک - از نظر موضوع - نیست. دلیل این امر آن است که هر دو در پی بررسی مقوله معنا هستند (صفوی، ۱۳۹۴، ص ۵۳).

اما معنای اخص هرمنوتیک به هرمنوتیک فلسفی<sup>۱</sup> اطلاق می‌شود. توضیح آنکه، اندیشه‌ها و مکاتب گوناگون هرمنوتیکی از جنبه‌های گوناگون مورد مطالعه و بحث قرار گرفته‌اند. برخی مکاتب رویکرد علمی دارند و برخی فلسفی. برخی رویکردها - به ویژه در هرمنوتیک سنتی - جنبه دستوری دارند و برخی جنبه توصیفی. از نظر موضوع فهم و تفسیر نیز هرمنوتیک ادبی،

مذهبی، حقوقی و... وجود دارد. همچنین نظر به ویژگی‌های زمانی و فلسفی، از هرمنوتیک پیشامدرن یا سنتی، مدرن و پسامدرن سخن گفته شده است. اما در این میان، مهم‌ترین تقسیم‌بندی در مباحث هرمنوتیکی، تقسیم نظریات به مؤلف‌محور، متن‌محور و مفسر‌محور است. هرمنوتیک سنتی، معنای هر متن را چیزی می‌داند که مدنظر مؤلف یا آفریننده متن بوده است. اریک هرش<sup>۱</sup> آمریکایی (۱۹۲۸م) اکنون مهم‌ترین نظریه‌پرداز این نحله است (صفوی، ۱۳۹۴، ص ۵۰)؛ در مقابل، تکامل دیدگاه‌های مفسر‌محور به‌طور عمده در نیمه‌های قرن بیستم و تحت تأثیر مارتین هایدگر<sup>۲</sup> (۱۸۸۹-۱۹۷۶م) و به‌ویژه هرمنوتیک فلسفی هانس گنورگ گادامر صورت پذیرفته است. در این رویکرد، مقوله فهم و تفسیر به‌عنوان امری وجودشناختی، موضوع تأملات فلسفی قرار می‌گیرد. کوتاه آنکه، هرمنوتیک فلسفی، با لحاظ مسائلی چون بعد تاریخی و زمانی میان مؤلف و مفسر، تفاوت پیش‌دانسته‌های مفسر با مفروضات مؤلف، تفاوت‌های زبانی میان این دو و تفاوت ساختارهای ذهنی، در پی شناخت مقوله فهم و نسبت میان مؤلف و مفسر برمی‌آید. بر این اساس، گادامر و پیروانش در برابر ایده‌های مؤلف‌محور، به لزوم نادیده گرفتن قصد مؤلف از نوشتن متن قائل شدند و در مقابل قول به وحدت معنای متن، به تکثر معنا، با کثرت مفسران حکم کردند و بر همین اساس، عمل فهم را عملی پایان‌ناپذیر دانستند که در طول زمان و به اندازه مفسران متن، قابل تکرار و امتداد است. بر اساس این دیدگاه، فهم درست از یک متن وجود ندارد و باید به جای فهم درست، از «فهم متفاوت» سخن گفت (واعظی، ۱۳۸۶، ص ۲۹۵-۳۰۱). هرمنوتیک فلسفی، متن را با پرسش‌هایی همچون چیستی متن، مفروضات مفسر و تأویل‌کننده، آفرینندگی زبان، تکثر حقیقت‌ها و عدم قطعیت در تأویل، سکوت و تک‌معنایی به چالش می‌کشد. این دیدگاه هستی‌شناسانه، بر نظریه‌های هرمنوتیکی روش‌شناسانه بعد از گادامر نیز اثر گذاشت و نظریه قطع ارتباط مؤلف با متن پس از نوشتن آن، به نظریه غالب در عرصه فهم و تفسیر معنای متن تبدیل شد. بر اساس این نظریه، این خواننده و مفسر است که با تکیه بر علاقه‌ها، دانسته‌ها و

- 
1. E. D. Hirsch
  2. Martin Heidegger

پیش فرض‌های ذهنی خود، به تفسیر متن می‌پردازد و می‌تواند فهمی متفاوت از مقصود مؤلف یا فهم دیگر خوانندگان اثر بیابد. مفهوم اخص از هرمنوتیک، همین هرمنوتیک فلسفی است که همواره رایج است. روشن است که این دیدگاه از نظر خاستگاه، روش و - در بسیاری از موارد - نتیجه، با دانش‌های زبانی در تباین کامل است.

نیازی به شرح تأثیر هرمنوتیک فلسفی بر فهم متون حقوقی نیست. در هر متن حقوقی ممکن است دیدگاه مفسر با دیدگاه پدیدآورنده متفاوت باشد و مثلاً مفسر، قاعده موجود در ماده قانونی را غیراخلاقی، غیرشرعی، ناعادلانه، غیرعقلانی یا ناکارآمد بداند. در این هنگام است که راه برای ارائه تفاسیر جدید و حتی مخالف ظاهر قانون برای مفسر هموار می‌شود و درست به همین دلیل، مکتب هرمنوتیک حقوقی طرح شده است. این مکتب در اروپای قاره‌ای - عمدتاً آلمان، فرانسه و ایتالیا - از سوی افرادی چون هلموت کوبینگ شکل گرفته و بر آن است تا با استفاده از ملاک‌های اخلاقی، عقلانی و کارآمد، تفاسیری از قانون ارائه دهد که نقص‌های آن را در معیارهای پیش گفته جبران نماید؛ اگرچه این تفاسیر با قصد و هدف مقنن سازگار نباشد (Botts, 1997, p.386). البته گروهی معتقدند هرمنوتیک حقوقی، مکتبی مستقل با آورده‌های مستقل نیست، بلکه صرفاً ترجمانی از مباحث هرمنوتیک فلسفی در حوزه حقوقی است که مدعی عدم ثبات و تعین معنا در الفاظ قانون می‌باشد (Stelmach, 2006, p203-204). به هر حال، قائلان به هرمنوتیک حقوقی بر آن‌اند که مفسر متن حقوقی نمی‌تواند معنای مدنظر قانون‌گذار را دریابد؛ چراکه ذهنیت و موقعیتی متفاوت از ذهنیت و موقعیت مقنن دارد. قرائت دیگری نیز از هرمنوتیک حقوقی وجود دارد که تحت تأثیر افرادی چون هرش و امیلیو بتی<sup>۱</sup> (۱۸۹۰-۱۹۶۸م) به ثبات و تعین منطقی عقیده دارد (Stelmach, 2006, p203-204). بدیهی است اطلاق هرمنوتیک بر آثار این گروه، ناظر بر هرمنوتیک در معنای خاص است.

با توجه به انگلیسی نبودن زبان بیشتر آثار این نحله و قوت جریان فلسفه حقوق تحلیلی، آرای این مکتب در جریان اصلی فلسفه حقوق معاصر - یعنی دانشگاه‌های آمریکا و انگلستان - چندان بازتابی نداشته است؛ حتی استفاده از واژه هرمنوتیک نیز در نوشته‌های حقوق دانان

---

1. Emilio Betti

انگلیسی‌زبان اندک است. با این حال، مدعیات این مکتب، با اندیشه تفسیر‌گرایی<sup>۱</sup> رونالد دورکین<sup>۲</sup> (۱۹۳۱-۲۰۱۳م) قرابت‌های چشمگیری دارد (Botts, 1997, p, 392) اگرچه دورکین از اطلاق واژه هرمنوتیک بر کارهای خود بیزار بود (Adams, 2005, p79) اما او نیز عمل حقوق‌دان را فرایندی تفسیری می‌دانست که از قواعد عمومی مربوط به تفسیر پیروی می‌کند و تنها به کشف مراد قانون‌گذار محدود نمی‌شود. از دید او، قضات در مواجهه با قوانین یا آرای پیشین، باید بهترین تفسیر را ارائه دهند و این مستلزم تکیه بر آرا و عقاید شخصی خودشان با رعایت اصول اخلاقی است. نتیجه آنکه، او قاضی را دارای اختیار عمل گسترده‌ای در آفرینش قواعد حقوقی با توجه به شرایط زمانی و مکانی می‌داند؛ البته به این شرط که در تفسیر خود، ارزش‌های اصیل اخلاقی جامعه و سیاست‌های عمومی، همچون انصاف و قواعد دموکراتیک را رعایت کند (Leyh, 1992, p22). به همین دلیل نیز یکی از شاخص‌ترین پژوهشگران در قید حیات عرصه معنا و تفسیر حقوقی، یعنی آندره مارمور<sup>۳</sup> اساساً تئوری دورکین را «تئوری هرمنوتیکی» نامیده است. با این حال، خود مارمور نیز تصریح می‌کند که این نام، نه به دلیل وام‌گیری دورکین از این مکتب آلمانی، بلکه ناشی از نزدیکی کار وی با نظریه هرمنوتیست‌هاست (Marmor, 2005, p36).

### نتیجه‌گیری

۱. گسترش دانش‌ها و تخصصی شدن آنها، نیاز به وجود طریق استدلالی خاص هر علم یا دسته‌ای از علوم را پدید آورده است که همین طریق استدلال متفاوت علوم، به طرح مفهوم منطق‌های مضاف یا فن استدلال مضاف در علوم مختلف انجامیده است و دانش حقوق نیز از این دایره مستثنی نیست.
۲. تحلیل زبانی سرچشمه گرفته از دانش‌های زبانی، موفق به شکل‌دهی نظام منطق حقوق زبانی شده است و از این نظر، منطق حقوق زبانی در استدلال‌های حقوقی اصالت دارد. لذا

---

1. Interpretivism  
2. Ronald Dworkin  
3. Andrei Marmor

منطق حقوق‌زبانی را می‌توان روش خاصی از استدلال، استنباط، تحلیل و تبیین دانش و متون حقوقی معرفی کرد.

۳. متن حقوقی تقریباً همیشه نیازمند تفسیر است و یکی از مهم‌ترین رویکردهایی که تفسیر متن را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، روش تحلیل‌زبانی است که در دانش‌های زبانی استفاده می‌شود. بنابراین، برای فهم معنا و ارائه تفسیر درست از قانون، باید به سراغ نظریه معنایی رفت که طبق مبانی این علوم پذیرفته شده است. باید توجه داشت که دانش‌های زبانی و معنایی، امری جدا از هرمنوتیک هستند.

۴. منطق حقوق‌زبانی و معنایی بر اساس تحلیل‌زبانی و معنایی گزاره‌های حقوقی، درصدد پاسخ به پرسش‌هایی است که در باب شناخت معنا در خصوص معنای متن حقوقی مطرح می‌شوند و آنچه فرد را از حافظ صرف مواد قانونی به حقوقدان تبدیل می‌کند، قدرت تفسیر و تحلیل حقوقی و پاسخ به این پرسش‌ها در موارد خلاً، سکوت، تعارض و اجمال قوانین و مقررات است؛ چراکه ارتباط معنا و الفاظ حقوقی، بیش از همه، مورد پذیرش حامیان منطق حقوق‌زبانی است.

۵. از نظر منطق حقوق‌زبانی، حقوق و زبان، دو عرصه جدایی‌ناپذیرند و عمده نظام‌های منطق حقوقی کم‌وبیش صبغه زبانی دارند؛ لذا معنایی که از مفاهیم و متون حقوقی برداشت می‌شود، همان معنایی است که واژه‌های متن برای افاده آنها وضع شده‌اند.

## منابع

۱. پایا، علی، ۱۳۷۷، «فلسفه تحلیلی چیست؟»، فصل نامه نامه مفید، شماره ۱۵، ص ۲۱ تا ۵۴.
۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، تحقیق و تنظیم از احمد واعظی، قم، اسرا.
۳. صفوی، کورش، ۱۳۹۴، *معنی شناسی کاربردی*، چاپ سوم، تهران، انتشارات همشهری.
۴. طریحی، فخرالدین، ۱۳۶۷، *مجمع البحرین*، تحقیق سید احمد الحسینی، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. عمید، حسن، ۱۳۸۹، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، انتشارات راه رشد.
۶. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۳، *فلسفه حقوق*، چاپ پنجم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۷. مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۹۴، «درس گفتارهای صوتی هرمنوتیک جدید چیست؟» جلسه اول، در: پایگاه اینترنتی محمد مجتهد شبستری: <http://mohammadmojtahedshabestari.com/lesson.php>
۸. مظفر، محمدرضا، ۱۳۹۲، *اصول الفقه*، ترجمه محسن غرویان، چاپ دوازدهم، قم، دارالفکر.
۹. مظفر، محمدرضا، ۱۴۱۳، *المنطق*، چاپ دهم، قم، انتشارات فیروزآبادی.
۱۰. معین، محمد، ۱۳۹۲، *فرهنگ فارسی*، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۱. واعظی، احمد، ۱۳۸۶، *درآمدی بر هرمنوتیک*، چاپ چهارم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
12. Adams, David. M, 2005, *Philosophical Problems in The Law*, 4th edition, Belmont, Thomson.
13. Bodenheimer, Edgar, 1956, *Modern Analytical Jurisprudence and the Limits of Its Usefulness*, University of Pennsylvania Law Review, Vol 104, p.p 1080- 1086.
14. Botts, Tina, 1997, *Legal Hermeneutics, in Internet Encyclopedia of Philosophy*: <http://www.iep.utm.edu/leg-herm/>  
[https://etd.ohiolink.edu/rws\\_etd/document/get/osu1162267088/inlin/](https://etd.ohiolink.edu/rws_etd/document/get/osu1162267088/inlin/)
15. Fallon, Richard. H, 2015, *The Meaning of Legal “Meaning” and Its Implications for Theories of Legal Interpretation*, The University of Chicago Law Review, No 82: p.p 1235- 1308..
16. Endicott, Timothy, 2014, *Law and language*, The Stanford Encyclopedia of Pilosophy: <http://plato.stanford.edu./archives/spr2014>.
17. Gordon, David, 2000, *an Introduction to Economic Reasoning*, First Published, Alabama, Ludwig, Von Mises Institute.
18. Leyh, Gregory, 1992, *Legal Hermeneutics History, Theory, and Practice*, Los Angeles, University of California Pres.

19. Marmor, Andre, 2005, *Interpretation and Legal Theory*, Second Edition, Hart Publishing.
20. Siegel, Larry, 2007, *Criminology theories patterns and typologies*, 9th editions, Belmont, Thomson Wadworth.
21. Stelmach, Jerzy & Brozek, Batosz, 2006, *Methods of legal reasoning*, First Published, Dordercht, Princeton University Press.
22. Sunstein, Cass. R, 1998, *Legal Reasoning and Political Conflict*, First Published, Oxford University Press.
23. Stokhot, Jurg. M, 2011, *Meaning, Interpretation and Semantics*, Amsterdam, CSLI Publications, on: [http:// staff. science. uva.nl /~stokhof / mis. pdf](http://staff.science.uva.nl/~stokhof/mis.pdf).





